

## ون اینواگن و فلسفه: فرافلسفه پیترو و اینواگن

سید محمد حسن آیت الله زاده شیرازی \*

محمد رضا موحدی پور \*\*

DOI: 10.22096/EK.2022.532604.1376

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۷]

### چکیده

پیترو و اینواگن<sup>۱</sup> در همان حال که فیلسوف مهم و تأثیرگذاری است، در بسیاری از مواضع، مطابق روش متداول فلاسفه تحلیلی بحث را پیش نمی‌برد و این منجر به اتخاذ برخی مواضع نامتعارف از طرف او شده است. در این مقاله سعی کرده‌ایم تصویری روشن از نگاه او، به فلسفه و روش درست آن ارائه دهیم. برای این کار، مستقیماً به سراغ تعدادی از آثار او رفته و سعی کرده‌ایم مؤلفه‌های فرافلسفه او، یعنی نگاه او به استدلال، تعریف و تحلیل واژگان فلسفی، متافیزیک، شهود فلسفی را استخراج کنیم تا با کنار هم قراردادن این مؤلفه‌ها، تصویرمان را از فرافلسفه او کامل‌تر کنیم. به باور نویسندگان، بدون در نظر گرفتن این تصویر کامل، فهم فلسفه‌ورزی او به درستی ممکن نخواهد بود؛ بنابراین هر یک از بخش‌های این مقاله در نظر دارد به یک سؤال فرافلسفی در نظر این فیلسوف، پاسخ دهد و نویسندگان آن باور دارند که کنار هم قراردادن این پاسخ‌ها می‌تواند تصویر خوبی از فرافلسفه او ارائه دهد.

**واژگان کلیدی:** پیترو و اینواگن؛ فرافلسفه؛ استدلال فلسفی؛ تعریف؛ متافیزیک؛ شهود فلسفی.

\* استادیار دانشکده فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) Email: h\_shirazi@sbu.ac.ir

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. Email: Mohammad.movahedi65@gmail.com

1. Peter Van Inwagen.



## مقدمه

پیتر ون اینواگن فیلسوف تحلیلی آمریکایی، یکی از پرکارترین فیلسوفان معاصر است که در بسیاری از شاخه‌های فلسفه از قبیل متافیزیک، فلسفه دین، الاهیات فلسفی<sup>۲</sup> و فلسفه عمل<sup>۳</sup> تتبعات متنوعی داشته است. بدون شک نام او از متافیزیک تحلیلی معاصر حذف‌نشده است. بحث‌های چالش‌برانگیز او در مسئله اراده آزاد، هستی‌شناسی و مسئله شر، او را به چهره‌ای شناخته‌شده در فلسفه تحلیلی معاصر بدل کرده است. اما هنگامی که کسی بدون توجه به نگاه او به فلسفه و روش‌های او برای فلسفیدن به سراغ او می‌رود و یکی از آثارش را به تصادف می‌خواند، بعضاً ممکن است دچار سردرگمی شود. در این موارد ممکن است برخی او را فیلسوفی سطحی و ساده<sup>۴</sup> ببینند و برخی دیگر او را فیلسوفی مغلق و پیچیده. عده‌ای ممکن است گمان کنند او به عمق مسائل و معضلات فلسفی پی برده است و روش خاص خود را پی گرفته است و عده‌ای دیگر به عکس گمان کنند او ناتوان از درک عمیق مسائل و پیچیده‌گی‌های فلسفی است. نحوه ورود و خروج او به مناقشات فلسفی، رویکردها و پیش‌فرض‌های او در حل مسائل و نگاه ویژه‌اش به غایت فلسفیدن، ممکن است عامل برخی از این سردرگمی‌ها باشد. هدف اصلی این مقاله این است که با مراجعه به آثار او برخی از مؤلفه‌های فرا فلسفی او را احصا کند تا بتواند تصویری تا حد توان روشن از نگاه او به فلسفه و فرایند فلسفیدن او ارائه دهد.

یکی از انگیزه‌های نگارش این نوشته، مواجهه نویسندگان آن با برخی مواضع غیرارتدکسی این فیلسوف در متافیزیک، برخی از نحوه‌های ورود و خروج او به بحث و فحص‌های فلسفی و نحوه محاجه او با همتایان فیلسوفش در مناقشات فلسفی و کنجکاوی نویسندگان این مقاله برای درک این پدیده‌ها بوده است؛ برای مثال یکی از جمله‌های رایج در نوشته‌های ون اینواگن جمله «من نمی‌دانم چطور...»<sup>۵</sup> است. گویی در اوج بحبوحه مناقشات فلسفی، او دیگر نمی‌خواهد (یا حقیقتاً نمی‌تواند!) با شهودهای خیال‌بافانه فلاسفه همراه شود و سعی دارد به معقولیت عرفی وفادار بماند و ادامه احتجاج را با این جمله معروفش قطع می‌کند. آیا او فیلسوف ساده و سطحی‌ای است یا کاملاً برعکس به عمق مسائل و مشکلات لاینحلی که در ذات فلسفه وجود دارد پی برده است؟ دیوید لوئیس یکی از بزرگ‌ترین متافیزیسین‌های تحلیلی

2. Philosophical theology.

3. Action theory.

4. Naive.

5. I don't know how....

معاصر فکر نمی‌کند او فیلسوفی ساده‌ای باشد؛ به عکس او را کاملاً فیلسوفی جدی می‌داند و درباره او چنین می‌گوید: «گاهی اوقات [ون اینواگن] از نظر فلسفی محافظه‌کار است، مواضعی می‌گیرد که از مد افتاده‌اند و با دفاع هوشمندانه و اصیل خود از آنها، زندگی جدیدی به آنها می‌بخشد. کار وی در مورد اراده آزاد مثال خوبی در این مورد است. گاهی اوقات، خصوصاً در کار او علیه دیدگاه‌های مرسوم در مسئله ترکیب اشیا از اجزا، او مواضع کاملاً جدیدی را به دست می‌گیرد و باز بحث بسیار خوبی را انجام می‌دهد. در هر صورت اهداف او بلندپروازانه است و او قضیه خود را با نهایت دقت، شفافیت و انصاف بیان می‌کند. کارهای او الگویی از این است که چطور باید یک متافیزیک نظام‌مند پیگیری شود. به ندرت با نتیجه‌گیری‌های او موافقم؛ اما هر زمانی که موضعی را اتخاذ می‌کند یا به موضعی حمله می‌کند، او همان کسی است که ضربه را می‌زند. من به طور کلی متقاعد شده‌ام که مطلقاً هیچ راهی نیست که بتوانم مقدمات او را قبول کنم و هم‌زمان از نتایجش طفره بروم. از نظر اصالت در موضوعات مهم و هم از نظر استواری در استدلال، او بی‌نظیر است.»<sup>۶</sup>

به هر حال نگارندگان این نوشته باور دارند بهترین راه (یا یکی از بهترین راه‌ها) برای یافتن پاسخ‌های سؤال‌های فرافلسفی‌شان درباره این فیلسوف، رفتن به سرخ‌آثار او و پرسیدن این سؤال‌ها به طور مستقیم از خود او است. این نوشته حاصل چنین فعالیتی است. هر کدام از بخش‌های این مقاله بر جنبه‌ای از فرافلسفه این فیلسوف نوری می‌افکند تا در نهایت بتواند تصویری جامع از فرافلسفه او ارائه دهد.

فرافلسفه<sup>۷</sup> شاخه‌ای جدید از فلسفه است که با نگاهی درجه دوم به خود فلسفه می‌نگرد و شامل مباحث بسیار گسترده‌ای از قبیل روش‌شناسی فلسفه، ماهیت فلسفه و هدف فلسفه است. گرچه نگاه درجه دوم به خود فلسفه سابقه‌ای درازمدت در طول تاریخ فلسفه داشته است و بسیاری از فلاسفه بزرگ نظراتی درباره ماهیت و روش فلسفی داشته‌اند، فرافلسفه به عنوان شاخه‌ای منسجم از فلسفه، عمر چندانی ندارد و بنابراین می‌توان حدس زد که احتمالاً این واژه مرجع روشنی هم نداشته باشد. در ادامه این مقاله هرگاه از ترکیب «فرافلسفه فلان فیلسوف» استفاده شود، منظور مجموعه نامتعینی از نگاه‌ها و رویکردهای درجه دوم آن فیلسوف به خود فلسفه و روش‌های به کاررفته در آن است.

6. John A. Keller (Ed.), *Being, Freedom, and Method: Themes from the Philosophy of Peter van Inwagen* (Oxford: Oxford University Press, 2017), 5.

7. Metaphilosophy.

گرچه ون اینواگن در بسیاری از آثارش صحبت‌های پراکنده‌ای در باب مسائل فرافلسفه کرده است و در کل فیلسوفِ روش آگاهی است، اما هیچ‌گاه به نحوِ منسجم، آن‌گونه که امروزه در رشته فرافلسفه مطرح است، در این زمینه چیزی نگفته است. علاوه بر این، تا به حال چند کتاب درباره این فیلسوف منتشر شده است؛ اما هیچ‌کدام تصویر روشن و منسجمی از فرافلسفه او ارائه نداده‌اند.<sup>۸</sup> در واقع این مقاله، سعی می‌کند چنین تصویری ارائه دهد.

### فلسفه و روش آن

استدلال و استدلال‌ورزی اصلی‌ترین مؤلفه فرافلسفی ون اینواگن است و البته این ادعا نیاز به کمی توضیح دارد. اغلب فیلسوفان (به جز اندکی، برای مثال احتمالاً فیلسوفان متعلق به جریان‌هایی مثل رمانتیسم) حداقل خودشان ادعا دارند، به طور ضمنی یا آشکار که استدلال اقامه می‌کنند. اینکه ماهیت استدلال چیست یا یک استدلال خوب چه مؤلفه‌هایی باید داشته باشد، محل اختلاف نظر فراوان است. در جریان موسوم به فلسفه تحلیلی که ون اینواگن خود را متعلق بدان می‌داند، جایگاه استدلال نقش پررنگ‌تری دارد. در نگاه ون اینواگن استدلال کاملاً برجسته است و نقش محوری دارد. او تقریباً در هر مقاله‌ای، سخنرانی یا کتابی همواره در حال اقامه استدلال، تضعیف استدلال‌های موضع رقیب، بررسی قوت یک استدلال یا فعالیت‌هایی از این دست است. برای دیدن یک نمونه کاملاً تصادفی از متافیزیسین‌هایی که راهی متفاوت پیموده‌اند ولی همچنان متعلق به سنت فلسفه تحلیلی بوده‌اند، به این نقل قول از دیوید آرمسترانگ در مقدمه کتاب طرحی برای یک متافیزیک نظام‌مند توجه کنید: «به هر تقدیر، نابخردانه است کسی چنین بیندیشد که از طریق استدلال‌آوری فلسفی می‌توان اثبات کرد که طرح خاصی در هستی‌شناسی (اصطلاح دیگری برای متافیزیک که البته بر طبیعت عام اشیا تمرکز دارد) درست است. حداکثر چیزی که می‌توان انجام داد ارائه تصویری از ساختار بنیادین جهان است (که امید می‌رود منسجم باشد)؛ تصویری که با دیگر تصاویر رقابت می‌کند. [در ارائه این تصویر] در موضعی که بتوانم استدلال می‌کنم، اما گاهی صرفاً ادعا را بیان می‌کنم.»<sup>۹</sup>

۸. دو کتاب مهم درباره ون اینواگن این کتاب‌ها هستند:

John A. Keller (Ed.), *Being, Freedom, and Method: Themes from the Philosophy of Peter van Inwagen* (Oxford: Oxford University Press)

Ludger Jansen (Ed.) and Paul M. Näger Ed. *Peter van Inwagen: Materialism, Free Will and God* (Berlin: Springer, 2018).

۹. دیوید آرمسترانگ، طرحی برای یک متافیزیک نظام‌مند، ترجمه سید محمدحسن آیت‌الله‌زاده شیرازی و سیدعلی سیدی‌فرد (تهران: نشر کرگدن، ۲۰۱۲)، ۲۳.

می بینیم که نقطه مرکزی و تأکید آرمسترانگ استدلال نیست، بلکه رقابت تصاویر فلسفی با هم است. ون اینواگن درمقابل ماجرا را کاملاً برعکس می بیند. برای او درواقع کوچک‌ترین واحد معنادر فلسفیدن، یک استدلال فلسفی است و همه دیگر فعالیت‌های فلسفی حول این محور می چرخند. درواقع در سفر فلسفی او، ارائه تعاریف، ایجاد تمایز<sup>۱۰</sup> شهودهای عقلانی، واقعیت‌های علمی، همگی خمیرمایه‌ای می شوند برای اقامه یک استدلال؛ استدلالی که باید له یک تز فلسفی اقامه شوند. این ترها باید به وسیله یک یا دسته‌ای از جملات خبری به طور روشن بیان شوند. ترهای فلسفی (که در بخش بعد درباره دسته خاصی از این ترها، یعنی گزاره‌های متافیزیکی، بیشتر صحبت خواهیم کرد) به هر طریقی که به دست آمده باشند، خواه از طرق شهود، حدس‌های فیلسوفانه یا بینش‌های علمی، باید له‌شان استدلالی اقامه کرد. از نظر او کار اصلی فلسفه استوارکردن<sup>۱۱</sup> و به‌اثبات‌رساندن چیزها است و نه تبیین<sup>۱۲</sup> آنها و این همان چیزی است که او در تمام دوران حرفه‌ای خود بدان پایبند بوده است. سایر ابزارهای فلسفی چون تبیین، فرض و وضع<sup>۱۳</sup>، ارائه صرفاً یک تصویر منسجم و غیره، در کارهای او نقش حداقلی ایفا می کنند (اگر نگویم نقشی ایفا نمی کنند).

مطلب دیگری که در فرافلسفه او نقش مهمی ایفا می کند، فهم عرفی و عقل سلیم است؛ البته به هیچ وجه قصد نداریم او را عضو نسخه‌های ابتدایی فلاسفه زبان عرفی آکسفوردی نیمه اول قرن بیستم قرار دهیم. خود او نسخه‌های افراطی چنین نگاه‌هایی به ماهیت کار فلسفی را با صراحت رد می کند. با وجود این، برای مهیاکردن خمیرمایه‌ای برای یک استدلال فلسفی، همچنان این فهم عرفی و عقل سلیم است که دست‌بالا را دارد. او هرگز تعریف دقیقی از فهم عرفی و عقل سلیم و همچنین حدود و ثغور آن با فهم‌های فراعرفی و فلسفی ارائه نمی دهد؛ اما اینکه فلاسفه به شهودهایی فرای عقل سلیم عرفی دسترسی ویژه‌ای داشته باشند، چیزی است که از نظر او صراحتاً مردود است.

#### تعریف<sup>۱۴</sup> و تحلیل و واژگان تخصصی فلسفه

یکی از موارد ضروری برای ساختن خمیرمایه یک استدلال فلسفی، ارائه تعاریف و روشن کردن واژه‌های تخصصی به‌کاررفته در استدلال است. ون اینواگن در بخش‌هایی از مقاله «چطور در باب

10. Distinction.

11. Establish.

12. Explanation.

13. Postulation.

14. Definition.

اراده آزاد بیندیشیم»<sup>۱۵</sup> به روشنی درباره تعریف و معیارهای مورد نظرش بحث می‌کند. او از اینکه در برخی کارهای فیلسوفان به این مهم توجه کافی نمی‌شود، ناخوشنود است و چنین توصیه‌ای را در حالت ایدئال می‌کند: «هر واژه‌ای را که استفاده می‌کنید که نه واژه یا عبارت زبان روزمره است و نه واژه تخصصی سایر رشته‌های غیر از فلسفه، (که در آن رشته فرض می‌شود تعریف مناسبی از آن واژه داده می‌شود) آن را تعریف کنید. تنها به این دلیل که فلاسفه از یک واژه خاص زیاد استفاده می‌کنند، از این شرط چشم‌پوشی نکنید. اگر فکر می‌کنید از واژه‌ای که استفاده می‌کنید در ادبیات فلسفی تعریف مناسبی ارائه شده است، آن تعریف را تکرار کنید.»<sup>۱۶</sup>

در نظر او، لازم است تمام واژه‌های به‌کاررفته در یک استدلال فلسفی، به روشنی تعریف شوند. این واژه‌ها از سه دسته خارج نیستند: (۱) یا واژه‌ای در زبان عادی هستند یا (۲) واژه‌ای هستند که در یک رشته‌ای غیر از فلسفه تعریف روشنی از آنها وجود دارد یا (۳) یک واژه تخصصی فلسفی هستند. منظورمان از ارائه تعریف، تعریف واژه‌های متعلق به دسته سوم است. در تعاریف واژه‌های فلسفی، نهایتاً به تعریفی می‌رسیم که اجزای تعریف فقط شامل بخش‌های اول و دوم هستند و اینجا است که تعریف می‌تواند به پایان برسد. همچنین او پیشنهادهایی هم برای عمل تعریف کردن ارائه می‌دهد. به جای تعریف یک واژه، جمله‌ای را تعریف کنید که آن واژه در آن به کار رفته است؛ مثلاً به جای تعریف واژه «علیت»، جمله « $X$  علت  $Y$  است» را تعریف کنید و به جای تعریف واژه «دانش» جمله « $X$  گزاره  $P$  را می‌داند» و تعریف مثلاً « $X$  علت  $Y$  است» باید چنین ساختاری داشته باشد: «جمله‌ای که می‌تواند جایگزین همه نمونه‌جانشین‌های « $X$  علت  $Y$  است» شود، جمله‌ای که در آن  $X$  و  $Y$  و هیچ متغیر دیگری آزاد نیستند، به همراه مشخص کردن انواع اشیاء  $Y$  که می‌توانند به جای  $X$  و  $Y$  قرار بگیرند.»<sup>۱۷</sup>

یکی دیگر از معیارهای بسیار مهم او برای ارائه تعریف این است که تعریف هرگز نباید در مورد یک تز فلسفی سوگیری داشته باشد. فرض کنید دو تز فلسفی  $A$  و  $B$  که در تقابل هستند، چیزی درباره واژه فلسفی  $a$  می‌گویند. تعریف خوب از نظر ون اینواگن تعریفی است که در مورد هیچ‌کدام از این تزهای رقیب سوگیری نداشته باشد. یک مثال روشن‌گر می‌تواند تعریف «اراده آزاد» به عنوان یک واژه فلسفی باشد. سازگارگرایی تزی است که می‌گوید اراده آزاد با موجبیت‌گرایی سازگار است و ناسازگارگرایی خلاف آن است. یک تعریف خوب از واژه فلسفی

15. P. Van Inwagen, "How to Think about the Problem of Free Will", *Journal of Ethics* 12, no. 3/4 (2008A): 327-341.

16. Van Inwagen, "How to Think", 12/328.

17. Van Inwagen, "How to Think", 12/328.

«اراده آزاد» نباید در مورد هر کدام از این ترزا جهت‌گیری داشته باشد. او از این شکایت می‌کند که بسیاری از فلاسفه سعی کرده‌اند به جای حل مسئله اراده آزاد، تعریفی سازگارگرایانه از اراده آزاد ارائه دهند و گمان کرده‌اند که مسئله سازگارگرایی اراده آزاد با موجبیت‌گرایی را حل کرده‌اند. به یک مثال دیگر که در فلسفه ذهن مطرح است، توجه کنید. در فلسفه ذهن تئوری‌های مختلف در باب حالات ذهنی مثل درد، باید تعریف یکسانی از درد داشته باشند و آن همان معنای واژه درد در زبان عرفی است. صحبت از درد ماده‌گرایانه<sup>۱۸</sup> یا درد دوگانه‌انگارانه<sup>۱۹</sup>، یک اشتباه مضحک در تعریف درد است؛ زیرا اختلاف آنها تنها بر سر این است که این واژه به چه چیزی اطلاق می‌شود، یک فعالیت مغزی صرف یا یک هویت غیرمادی مثل ذهن، و نه تعریف درد. با این حال، از نظر او تعاریف قرار نیست چیز قابل‌اعتنایی از واقعیت جهان به ما بگویند. آنها صرفاً نشان می‌دهند ما چطور قصد داریم واژگان تخصصی‌مان را به کار ببریم. ترزهای فلسفی در مقابل، آنهایی که قصد داریم له‌شان استدلال کنیم، در باب جهان هستند (در بخش بعد درباره یک دسته خاص از ترزهای فلسفی بیشتر خواهیم گفت).

به همه آنچه درباره تعریف در نظر ون اینواگن گفته شد، باید نکته‌ای را اضافه کنیم و آن اینکه گاهی ترزهایی که می‌خواهیم له‌شان استدلالی اقامه کنیم، خود نیاز به وضوح‌بخشی دارند. گرچه شاید بتوان این را موردی از تعریف در نظر او دانست، با اندکی مسامحه می‌توان از تعریف کردن ترزهای فلسفی هم سخن گفت و منظور جمله یا جملاتی اخباری<sup>۲۰</sup> است که می‌گویند ما می‌خواهیم دقیقاً له چه چیزی استدلال کنیم. مثلاً تز موجبیت‌گرایی که در مناقشات فلسفی راجع به اراده آزاد حضور دارد، در بسیاری از موارد حتی تعریف روشنی بین طرفین دعوا وجود ندارد. او نسبت به این ابهام‌ها هشدار می‌دهد. اگر می‌خواهیم له این تز استدلالی اقامه کنیم باید بدانیم قصد داریم به طور روشن له چه چیزی استدلال کنیم. تعریف (یا ایضاح) این آموزه می‌تواند چیزی شبیه این باشد:

تز موجبیت‌گرایی: وضعیت گذشته جهان به علاوه قوانین طبیعت، وضعیت آینده جهان در هر لحظه را به نحو یکتایی متعین می‌کند.

(و واضح است که دو واژه تخصصی «وضعیت جهان» و «قوانین طبیعت» که در تعریف/ایضاح این ترز فلسفی ظاهر شدند، خود واژه‌های تخصصی فلسفی هستند که باید به طور جداگانه تعریف شوند).

18. Materialism.

19. Dualism.

20. Declarative.

مسئله دیگری که درباره واژگان تخصصی فلسفی مطرح است و ون اینواگن در سالیان اخیر توجه بیشتری بدان داشته است، این است که او برخی از کارهای فلسفی را به چیزی که ذات‌گرایی زبانی<sup>۲۱</sup> می‌نامد، متهم می‌کند و در مورد این خطر هشدار می‌دهد. تعریف این به اصطلاح مغالطه از کلام خود او چنین است: «یک قطعه نوشته فلسفی، ذات‌گرایی زبانی را به نمایش می‌گذارد اگر برخی واژه‌های تخصصی در آن به نحوی وجود داشته باشند که تزی که به وسیله آن قطعه بیان می‌شود، نتواند بدون استفاده از آن واژگان تخصصی بیان شود.»<sup>۲۲</sup>

او به فلاسفه در مورد واژگان تخصصی‌شان بدین نحو هشدار می‌دهد که همه آنچه با واژگان تخصصی در متون فلسفی اظهار می‌کنند، باید بتوانند بدون استفاده از این واژگان نیز اظهار کنند. در واقع ایده‌های اصلی پس هر متن فلسفی باید بتوانند بدون استفاده از واژگان تخصصی بیان شوند، در غیر این صورت آن متن به ذات‌گرایی زبانی مبتلا است. او به این ذات‌گرایی زبانی بسیار بدبین است و گمان می‌کند ریشه برخی از کژتابی‌ها و ابهامات در فلسفه معاصر ریشه در همین امر دارند.

اما تحلیل در مقابل تعریف، قصد دارد چیزی از ذات آن مفهوم به ما بگوید، چیزی ورای منظور و مقصودمان از به‌کارگیری آن واژه. برای روشن‌تر شدن تمایز این دو، به مثالی آشنا از معرفت‌شناسی توجه کنید. در معرفت‌شناسی معاصر، معرفت (معرفت گزاره‌ای) نوعی رابطه است که بین یک فاعل شناسا و یک گزاره برقرار می‌شود و تقریباً همه معرفت‌شناسان بر سر این توافق دارند. این همان تعریف معرفت است. با وجود این، بر سر ذات معرفت و چیستی آن اختلاف نظر فراوان وجود دارد. در واقع معرفت‌شناسان بر سر تحلیل معرفت است که اختلاف نظر دارند. برخی آن را باور صادق موجه می‌دانند و برخی دیگر این تحلیل را معیوب یافته، خواهان تجدید نظر در آن هستند. اگر یک معرفت‌شناس به تعریف دیگری از معرفت اشاره کند، دیگر بحث بر سر تحلیل معرفت با سایر معرفت‌شناسان که تعریف قبلی را پذیرفته‌اند، از اساس پوچ خواهد بود. ون اینواگن اما به تحلیل‌های فلسفی بسیار بدبین است و معتقد است به ندرت بتوان در فلسفه تحلیل درستی یافت و خودش هم تا آنجا که امکان دارد از رفتن به سمت و سوی ارائه تحلیل‌های فلسفی اجتناب می‌کند. او در کتاب جستاری در باب اراده آزاد که از کارهای اولیه او است، چنین می‌گوید: «به طور کلی من به «تحلیل» مفاهیم فلاسفه که فقط به ندرت درست هستند و در اکثر موارد سوگیرانه‌اند، مظنون هستم. در طول این کتاب، من متداولاً به فهم‌مان از مفاهیم

21. Verbal Essentialism.

22. Keller. *Being, Freedom, and Method*, 192.



تحلیل‌نشده-همچون مفهوم قدرت یک کنشگر در انجام یک عمل-برای اینکه خواننده را قانع کنیم که یکی از مقدمات من صادق هستند، متوسل می‌شوم.»<sup>۲۳</sup>

قبل از پایان این بخش لازم است کمی در باب عمل‌تجدیدکردن و تقسیم‌کردن که در کارهای فلاسفه و خصوصاً متافیزیسین‌ها به‌وفور یافت می‌شود، سخن گوئیم. فرض کنید فیلسوفی موضوع مورد بحثش را به دو دسته A و B تقسیم می‌کند. مثلاً هویات جهان را به دو دسته اشیاء فیزیکی و اشیاء انتزاعی<sup>۲۴</sup>، ویژگی‌ها را به دو دسته ویژگی‌های ذهنی و ویژگی‌های مادی یا علیت را به دو دسته علیت‌عاملی<sup>۲۵</sup> و علیت‌رویدادی<sup>۲۶</sup> تقسیم می‌کند. ون اینواگن در این موارد بسیار با احتیاط قدم می‌گذارد. یک تقسیم‌بندی علاوه بر اینکه باید به استدلال‌ها و مباحث فلسفی‌مان مربوط باشد (احتمالاً می‌توانیم اشیاء روی کره زمین را به دو دسته اشیاء واقع در نیم‌کره راست و اشیاء واقع در نیم‌کره چپ تقسیم کنیم؛ اما این تقسیم چه جذابیتی می‌تواند برای فیلسوف داشته باشد؟!)، باید پاسخ روشن و غیردوری به این سؤال بدهد که چرا چیزی به یکی از دسته‌ها تعلق دارد و نه دیگری، و درمقابل همه تلاش‌ها و استدلال‌ها در جهت مخدوش‌کردن این تقسیم‌بندی، جان سالم به در ببرد. ممکن است اعضای یک بخش از تقسیم‌بندی‌مان تهی باشد؛ اما این چیزی است که باید به وسیله استدلال در باب آن تصمیم‌گیری کرد. با این حال اگر استدلالی له تهی‌بودن یک بخش از تقسیم‌بندی‌مان اقامه شد، این امر به خودی خود اصل تقسیم‌بندی‌مان را مخدوش نخواهد کرد. از تقسیم‌های ذکرشده، تقسیم هویات جهان به اشیاء فیزیکی و اشیاء انتزاعی را، برای مثال، در نظر آورید. اگر کسی پرسد چرا چیزی به دسته اول تعلق دارد و نه دسته دوم، می‌توان به‌روشنی و بدون گرفتارشدن در دور پاسخ داد که اشیاء‌ای که زمانمند و مکانمند هستند، به دسته اول و اشیاء‌ای که این‌طور نیستند به دسته دوم تعلق دارند و احتمالاً همه تلاش‌ها در جهت درهم شکستن این تقسیم‌بندی به شکست می‌انجامد (باز هم دقت کنیم که از اینکه ممکن باشد بتوان استدلالی له تهی‌بودن یکی از این دسته‌ها اقامه کرد، اصل این تقسیم‌بندی را مخدوش نمی‌کند). برای مثالی دیگر، تقسیم ویژگی‌ها به ویژگی‌های فیزیکی و ویژگی‌های ذهنی را در نظر بگیرید. اگر کسی سؤال کند چرا ویژگی‌ای به دسته اول تعلق دارد و نه دسته دوم، ممکن است پاسخ داده شود ویژگی‌هایی که زمانمند و مکانمند هستند، مثل قرمزی یا دو کیلوگرم وزن داشتن، به دسته اول تعلق دارند و

23. P. Van Inwagen, *an Essay on Free Will* (Oxford: Oxford University Press, 1983), 11.

24. Abstract objects.

25. Agent causation.

26. Event causation.

ویژگی‌هایی که این‌طور نیستند به دسته دوم. اگر کسی در مقابل این پاسخ استدلال کند که اساساً ویژگی‌ها زمانمند و مکانمند نیستند، معیار این تقسیم‌بندی را فروریخته است و این تقسیم‌بندی وجاحتش را از دست داده است. به نظر می‌رسد ون اینواگن در تقسیم‌بندی‌های متافیزیکی‌اش همواره تلاش می‌کند تا از تقسیم‌بندی‌های قابل مناقشه پرهیز کند.<sup>۲۷</sup>

### متافیزیک چیست؟

فرامتافیزیک ون اینواگن، یا نگاه او به خود متافیزیک، البته موضوع یک مقاله مفصل و جدا است. با وجود این فکر می‌کنیم به دلیل اینکه او اولاً و بالذات یک متافیزیسیست است، هر نوشته‌ای که قصد دارد مؤلفه‌های فرافلسفی او را برشمرد، نمی‌تواند خالی از بررسی نگاه او به متافیزیک باشد. او در مواضع مختلفی در باب اینکه متافیزیک چیست، بحث کرده است (مثلاً مدخل «متافیزیک» در دانشنامه اینترنتی استنورد، مقدمه کتاب متافیزیک،<sup>۲۸</sup> مقاله «ذات متافیزیک»<sup>۲۹</sup>). اما احتمالاً بهترین جایی که در آن او به نحو مستوفی و نظام‌مند در باب متافیزیک به مثابه سؤالی فرافلسفی بحث کرده است، مقاله «ذات متافیزیک» است.

ارائه تعریفی از متافیزیک احتمالاً از ارائه تعریفی از شاخه‌های دیگر فلسفه، دشوارتر است. می‌توانیم متافیزیک را با مباحثی که بدان‌ها می‌پردازد یا به طور سنتی در متافیزیک بدان‌ها پرداخته شده است، تعریف کنیم؛ برای مثال بگوییم متافیزیک دانشی است که به مباحثی از قبیل علیت، زمان، وجود و غیره می‌پردازد. یا می‌توانیم بسیاری از شاخه‌های فلسفه، مثل معرفت‌شناسی و نظریه ارزش را تعریف کنیم و بگوییم آنچه غیر از اینها است، متافیزیک است. واضح است که این راه‌ها پراز دشواری است و نقدهای زیادی می‌توان بدین وارد کرد. راهی که او در این مقاله پیش گرفته، گرچه راه بی‌عیب و نقصی نیست، معتقد است فعلاً از بقیه راه‌ها بهتر است. اما این راه چیست؟

27. P. Van Inwagen, "Causation and the Mental," In *Reason, Metaphysics, and Mind: New Essays on the Philosophy of Alvin Plantinga*, Eds. Kelly James Clark, Michael Rea, (1st Edition, Oxford: OUP, 2011).

28. Van Inwagen, 1998c.

29. P. Van Inwagen, "The Nature of Metaphysics," in *Contemporary Readings in the Foundations of Metaphysics*, Eds. Cynthia Macdonald and Stephen Laurence, (1st edition. NJ: Wiley-Blackwell, 2008A).

با دوگانه واقعیت<sup>۳۰</sup> و ظاهر<sup>۳۱</sup> شروع می‌کنیم. در تعریف متافیزیک از نظر او این دوگانه، دو گانه‌ای کاملاً اساسی است. به نظر می‌آید به رسمیت شناختن این دوگانه کار چندان دشواری نباشد. چیزهای زیادی در زندگی روزمره و هم در علم وجود دارند که صرفاً به نظرمان می‌رسند و مربوط به قلمرو ظاهرند، اما نه قلمرو واقعیت. خودکاری که در لیوان شکسته «به نظر می‌رسد»، اما در واقعیت این‌طور نیست، زمین که ثابت به نظر می‌رسد، اما در واقع در حال چرخش است و ماه که هرگاه نزدیک مدارش قرار می‌گیرد، در آسمان بزرگ‌تر دیده می‌شود، ولی در حقیقت هرگز اندازه ماه تغییر نمی‌کند. هرچند کاملاً ممکن است حقیقتی که پشت هر کدام از این ظواهر است، خودش ظاهری دیگر باشد. این دوگانه نه تنها در زندگی روزمره و علم بسیار به چشم می‌خورد، در کل تاریخ فلسفه نیز حضور پررنگ داشته است. از دوگانه جهان مثل / جهان محسوس افلاطون تا دوگانه نومن / فنومن کانتی و انواع نام‌های مختلف دیگر. راه‌های زیادی برای مخدوش کردن این دوگانه وجود دارند؛ راه‌هایی که اکثراً دفاع از آنها بسیار دشوار و به لحاظ فلسفی پرهزینه هستند؛ برای مثال اینکه بگوییم هرچه هست ظاهر است و چیزی به نام واقعیت وجود ندارد. اگر پشت هر ظاهری هیچ واقعیتی نباشد و همواره هرچه هست مربوط به قلمرو ظاهر باشد، به نظر می‌رسد به تسلسل نامطلوبی برمی‌خوریم که معقول به نظر نمی‌آید یا اگر بگوییم هرچه هست واقعیت است و چیزی به نام ظاهر وجود ندارد، در این صورت توضیح مثال‌های شهودی و واضحی که ذکرشان رفت، بسیار دشوار خواهند بود و باز دشوارتر خواهد بود اگر همچون برخی از فلاسفه به نوعی کلاً این ثویت را منکر شویم!

واقعیت نهایی<sup>۳۲</sup> همان چیزی است که جستارمابه<sup>۳۳</sup> متافیزیک است و بنابراین کسی که همه لایه‌های ظواهر را کنار زده و درباره واقعیت نهایی بحث و فحص کند، درگیر<sup>۳۴</sup> متافیزیک شده است.<sup>۳۵</sup>

30. Reality.

31. Appearance.

32. Ultimate reality.

33. Subject-matter.

34. Engage.

۳۵. اولین و طبیعی‌ترین سؤالی که حداقل از کانت به بعد مطرح شد، این بوده که بفرض قبول این دوگانه، آیا اساساً ما به عنوان فاعل شناسا توانایی دسترسی معرفتی به این واقعیت را داریم؟ این سؤال ما را به مسئله معروف «امکان متافیزیک» هدایت می‌کند که مسئله درازدامنه‌ای است. خود ون اینواگن هم در همین مقاله ذات متافیزیک در بخش دوم، به طور مختصر بدین مسئله می‌پردازد. واضح است که ون اینواگن به عنوان یک متافیزیسین بالفعل که بیشتر عمر فلسفی خود را به مباحث متافیزیکی گذرانده، به مسئله «امکان متافیزیک» جواب مثبت می‌دهد؛ اما اینکه تا چه اندازه او در این جواب موجه است، موضوعی جدا است. بحث دیگری که در فرامتافیزیک مطرح است، بحث «اجتناب‌ناپذیری متافیزیک» است. مسئله این است که درگیری با متافیزیک تا چه میزان اجتناب‌ناپذیر است. کاملاً ممکن است پاسخ به مسئله امکان متافیزیک منفی باشد، با این حال درگیر شدن با متافیزیک اجتناب‌ناپذیر باشد. در عین حال این مسائل موضوع این نوشتار نیستند.

قدم بعدی این است که فرض کنیم گزاره‌ها یا جملاتی<sup>۳۶</sup> وجود دارند که توصیف‌گر این واقعیت هستند. بیایید نام آنها را گزاره‌های متافیزیکی<sup>۳۷</sup> بنامیم. گزاره‌هایی که اگر صادق باشند، توصیف‌گر واقعیت نهایی هستند. حال متافیزیک یا به عبارت دقیق‌تر درگیر شدن با متافیزیک به پیشنهاد او چنین است: «اگر ما سعی کنیم تصمیم بگیریم در مورد اینکه آیا گزاره او (یک گزاره متافیزیکی که توسط کسی اظهار می‌شود) صادق است یا کاذب، معقول است یا نامعقول، محتمل است یا نامحتمل، سازگار است یا ناسازگار با دسته دیگر از گزاره‌های متافیزیکی یا غیرمتافیزیکی (مثل گزاره‌های زندگی روزمره و علم)، ما درگیر متافیزیک شده‌ایم.»<sup>۳۸</sup>

برای کامل کردن نگاه او به متافیزیک هنوز یک قدم مانده است؛ خود گزاره متافیزیکی چیست؟ او در همین مقاله شروطی برای مشخص کردن گزاره‌های متافیزیکی پیشنهاد می‌دهد. اولاً این گزاره‌ها نباید محدودیت‌های در ارجاع قصدشده<sup>۳۹</sup> داشته باشند. فرض کنید کسی در یخچال را باز می‌کند و ناراحت از کیک که دیشب در یخچال بوده، این گزاره را اظهار می‌کند که «کیک وجود ندارد». مسلماً منظور او این نیست که در سرتاسر هستی کیک وجود ندارد! منظور او (به طور ضمنی) این است که در درون یخچال کیک وجود ندارد.

برای یک مثال جدی‌تر، این گزاره را که او از یک برنامه علمی تلویزیونی وام گرفته است، در نظر بگیرید: «کیهان همه چیزی است که هست یا بوده یا خواهد بود.»<sup>۴۰</sup> آیا این یک گزاره متافیزیکی است؟ خوب به این بستگی دارد که آیا محدودیت‌هایی در ارجاع قصدشده دارد یا خیر. اگر داشته باشد یک گزاره متافیزیکی نیست و صرفاً دارد معنای «کیهان» را توضیح می‌دهد و هیچ نتیجه متافیزیکی هم ندارد؛ اما اگر محدودیت‌هایی در ارجاع قصدشده‌اش نداشته باشد، یک گزاره متافیزیکی است که بیان می‌کند هرآنچه هست صرفاً به عالم فیزیکی محدود است و مثلاً چیزی به نام اشیاء انتزاعی وجود ندارند. ثانیاً کسی که این گزاره‌ها را اظهار می‌کند، باید تلاش جدی و مسئولانه کند تا یک صدق دقیق و غیراستعاری<sup>۴۱</sup> را بیان کند و نه یک بیان غیردقیق و استعاری.<sup>۴۲</sup> وقتی کسی گزاره‌هایی همچون «زمان آرام می‌گذرد، هنگامی که کسی ملول است»<sup>۴۳</sup>

۳۶. تفاوت‌های فنی بین Sentence و Proposition، Statement و فعلاً در این بحث مدخلیت ندارد.

37. Metaphysical Statements.

38. Inwagen, "The Nature of Metaphysics", 14.

39. Restrictions of intended reference.

40. The cosmos is all there is and or was or ever will be.

41. Strictly and literally truth.

42. Loosely and metaphorically.

43. Time is passes slowly when someone is board.

یا گزاره «ابرهای سیاه و عصبانی آسمان را پوشانده‌اند»<sup>۴۴</sup> را اظهار می‌کند، طبعاً گزاره‌ای متافیزیکی را اظهار نکرده است. ثالثاً این گزاره‌ها باید به اندازه کافی کلی<sup>۴۵</sup> باشند. این شرط از دو شرط قبل مهم‌تر است. پاسخ به این سؤال که چه چیزهایی به اندازه کافی کلی هستند، بسیار دشوار است و هر پاسخی بدان نقدهایی را به همراه خواهد داشت. اما او نهایتاً تسلیم این پاسخ ساده می‌شود که برخی از مفاهیم و مقولات، به اندازه کافی کلی هستند و بنابراین گزاره‌هایی که درباره آنها باشند هم به اندازه کافی کلی هستند. چیزهایی از قبیل اشیاء فیزیکی، علیت، زمان، رویداد، کل و جزء و غیره.<sup>۴۶</sup> ون اینواگن پیشنهاد می‌کند گزاره‌هایی که سه شرط بالا را برآورده کنند، گزاره‌هایی متافیزیکی خواهند بود، گزاره‌هایی که در صورت صادق بودن، توصیف‌گر حقیقت نهایی خواهند بود.

متافیزیسین ترهای متافیزیکی در باب حقیقت نهایی را که دسته‌ای خاص از ترهای فلسفی هستند، بررسی می‌کند. صدق و کذب‌شان را، معقولیت یا عدم معقولیتشان را، محتمل یا نامحتمل بودنشان را و بالأخره اینکه آیا این ترها یا گزاره‌های متافیزیکی با سایر گزاره‌های متافیزیکی یا سایر گزاره‌های علمی یا حتی سایر گزاره‌های پذیرفته شده در زندگی روزمره سازگار است، مورد مذاقه قرار می‌دهد. او در بخش سوم مقاله «ذات متافیزیک» برای مثال، دعوای سنتی بین رئالیست و نومینالیست در باب ویژگی‌ها را در این چهارچوب بازتعریف می‌کند. درواقع آنچه رئالیست سعی دارد بگوید این است که گزاره «ویژگی‌ها وجود دارند» گزاره‌ای متافیزیکی و صادق درباره واقعیت نهایی است و درمقابل، نومینالیست می‌گوید این گزاره صرفاً توصیف‌گر قلمرو ظواهر است.

حال سؤال این است که او به چه روشی این کار را می‌کند. همان‌طور که در بخش قبلی گفته شد از نظر او استدلال یگانه ابزار فیلسوف نظری است. اینجا است که باید پرسید استدلال از نظر او چیست؟ یا از نظر او فعالیت استدلال‌ورزی چگونه فعلیتی است. این موضوع بخش بعدی است.

44. Dark, angary clouds filled the sky.

45. Sufficiently general.

۴۶. یکی از مشکلاتی که این دیدگاه دارد این است که همیشه این فهرست باز می‌ماند و ممکن است در آینده متافیزیسین‌ها چیزهای دیگری بدان‌ها اضافه کنند. مشکل دیگر این است که مواردی وجود دارد که توافق جمعی برای شامل کردن آن در این لیست وجود ندارد. اینها شامل موارد مرزی است؛ برای مثال سطح (surface) جزو این موارد است.

### استدلال فلسفی چیست؟

کتاب مسئله شر که در واقع صورت مکتوب مجموعه سخنرانی‌های ون اینواگن در دانشگاه سنت اندروز<sup>۴۷</sup> در سال ۲۰۰۳ است، در سال ۲۰۰۸ در انتشارات آکسفورد چاپ شده است. این کتاب حاوی یک بخش بسیار جالب است (سخنرانی سوم) که ما را یک قدم به فرافلسفه ون اینواگن نزدیک‌تر می‌کند. در این سخنرانی او سعی دارد با ارائه مدل‌هایی برای اقامه یک استدلال فلسفی، ما را یک قدم به فهم استدلال فلسفی نزدیک کند و به این سؤال پاسخ دهد که چه می‌شود که یک استدلال فلسفی پیروز می‌شود یا شکست می‌خورد.<sup>۴۸</sup> اما قبل از ادامه دادن بینم تعریف استدلال از نظر او چیست. او ساده‌ترین تعریف ممکن از استدلال کردن را بیان می‌کند: «استدلال کردن، ارائه دلایل برای باور به چیزها است.»<sup>۴۹</sup>

یا به عبارتی استدلال یک منبع معرفتی<sup>۵۰</sup> برای ایجاد باور است؛ بنابراین می‌توان گفت استدلال‌ها برای این اقامه می‌شوند که مخاطبشان را به سمت نتیجه خود واگردانند<sup>۵۱</sup> یا نتیجه خود را به عنوان باور در مخاطبشان ایجاد کنند. مطابق این توضیحات، به روشنی می‌توان تعریفی از موفقیت یا شکست یک استدلال ارائه داد. استدلالی پیروز می‌شود که بتواند مخاطبش را به سمت نتیجه‌اش واگرداند، در غیر این صورت شکست خورده است؛ اما استدلال‌های فلسفی همچون برهان‌های ریاضی نیستند. برهان‌های ریاضی به تعبیر او یک تکه متن شناور آزاد<sup>۵۲</sup> هستند که هر که مقدمات را دنبال کند و صدقشان را بپذیرد، قطعاً نتیجه را نیز خواهد پذیرفت یا به عبارتی برهان‌های ریاضی یا همه (همه مخاطبانشان) را قانع می‌کنند یا هیچ‌کس را قانع نخواهند کرد؛ اما در فلسفه این‌طور نیست. فلسفه مشحون از استدلال‌هایی است که نمی‌تواند همه مخاطبانش را به سمت نتیجه‌اش واگرداند. قبل از ادامه بحث، بیایید یک تقسیم‌بندی که او درباره تزه‌های فلسفی (که در بخش قبل یک دسته خاص از آنها، یعنی گزاره‌های متافیزیکی را بررسی کردیم) انجام می‌دهد، بررسی کنیم.

47. St Andrews.

48. هدف اصلی این مجموعه سخنرانی این است که مسئله شر به عنوان یک استدلال فلسفی علیه وجود خدا، ناموفق است.

49. "To argue is to put forward reasons for believing things". P. Van Inwagen, "How to Think about the Problem of Free Will," *Journal of Ethics* 12, no. 3/4, (2008A): 38.

50. Epistemic source.

51. Convert.

52. Free-floating bits of text.

او تزه‌های فلسفی را به دو دسته تزه‌های معتنابه فلسفی<sup>۵۳</sup> و تزه‌های جزئی فلسفی<sup>۵۴</sup> تقسیم می‌کند. تزه‌های معتنابه فلسفی تزه‌هایی هستند که ادعاهای زیادی دارند و چیزهای معتنابه‌ی در باب حقیقت جهان اظهار می‌کنند؛ مثلاً «خدا وجود دارد»، «ذهن و عین دو جوهر جدا هستند» یا «اراده آزاد وجود دارد». تزه‌های جزئی فلسفی درمقابل، تزه‌هایی هستند که ادعاهای حدقلی درباره حقیقت نهایی جهان دارند؛ مثلاً این تزه که «معرفت باور صادق موجه نیست»، «فرمالیست در فلسفه ریاضیات نادرست است» یا اینکه فلان تحلیل فلسفی نادرست است یا بهمان تعمیم دارای استثناهایی است و غیره. هدف اصلی او در این سخنرانی این است که نشان دهد هیچ استدلال موفقی له هیچ تزه فلسفی معتنابه‌ی تا به حال وجود نداشته است و به احتمال بسیار زیاد هم وجود نخواهد داشت؛ یعنی یک شکاکیت موضعی<sup>۵۵</sup>. اینک چقدر او در این هدف موفق است، موضوع این نوشته نیست. ما در اینجا تنها می‌خواهیم نگاه او به استدلال فلسفی را که اصلی‌ترین مؤلفه فرافلسفی او است، ببینیم.

او دو مدل برای بررسی ماهیت استدلال فلسفی ارائه می‌دهد. قبل از بیان این دو مدل اجازه دهید چند اصطلاح را روشن‌تر کنیم. یک فیلسوف ایدئال شخصی است که هم اکنون تزه فلسفی P را پذیرفته و درمورد آن موضع دارد. او به اندازه کافی زمان و حوصله و انرژی دارد تا فیلسوف ایدئالی دیگری را که موضع مخالف او را دارد، با ارائه استدلال له P به طرف خود رویگردان کند. حالا کسانی را در نظر بگیرید که در مورد موضع هر دو فیلسوف ایدئال بی‌طرف هستند. آنها زمان، حوصله، انرژی و همچنین اشتیاق کافی برای رویگردان شدن به P یا نقیض P را دارند. اینها را شنوندگان ایدئال بنامیم. بحثی<sup>۵۶</sup> که بین دو فیلسوف ایدئال یا بین یک فیلسوف ایدئال و شنوندگان ایدئال بر سر P شکل می‌گیرد، بحث فلسفی ایدئال است.

مدل اول مدلی است که در آن بحث ایدئال بین دو فیلسوف ایدئال شکل می‌گیرد. فیلسوف اول استدلالی له P اقامه می‌کند و تمام تلاشش را می‌کند تا فیلسوف دوم را که به نقیض P باور دارد، به سمت نتیجه استدلال خود یعنی P، رویگردان کند. اگر استدلال فیلسوف ایدئال اول در رویگردانی فیلسوف ایدئال دوم موفق باشد، آن را استدلالی موفق می‌خوانیم و در غیر این صورت استدلال شکست‌خورده است. از نظر او این مدل، مدل بسیار سختگیرانه‌ای است؛ زیرا برای

53. Substantive philosophical thesis.

54. Minor philosophical thesis.

۵۵. به این دلیل موضع او را شکاکیت موضعی نامیدم و نه شکاکیت فراگیر که او می‌پذیرد به طور مسلم استدلال‌های موفقی در زندگی روزمره، علم و له تزه‌های جزئی فلسفی وجود دارند و به طور کلی منکر هر نوع استدلال موفق نیست.

56. Debate.

پیشبرد بحث فلسفی ایدئال بین این دو فیلسوف، فیلسوف دوم باید همه مقدمات استدلال فیلسوف اول را بپذیرد و از آنجا که او خود هم اکنون موضعی مخالف P دارد، تقریباً محال است که همه مقدمات فیلسوف مقابل را بپذیرد.

مدل دوم که مورد تأیید خود و اینواگن است، مدل جذاب‌تری است. فیلسوف اول این بار سعی می‌کند در مقابل شنوندگان ایدئال که در مورد P و نقیض P به نحو کاملاً ایدئالی بی‌طرف هستند، استدلالش له P را اقامه کند و همه تلاشش را می‌کند تا شنوندگان را به سمت P واگرداند و فیلسوف دوم نیز در مقابل شنوندگان تمام تلاشش را می‌کند که استدلال فیلسوف اول را مسدود کند. اگر فیلسوف اول در واگرداندن شنوندگان به سمت نتیجه استدلالش یعنی P، موفق باشد و همه تلاش‌های فیلسوف دوم در مسدود کردن استدلال‌های فیلسوف اول ناکام بماند، می‌گوییم این استدلالی موفق له P است؛ در غیر این صورت استدلال را شکست خورده می‌پنداریم.

گرچه ممکن است این مدل‌ها برای فهم ذات استدلال فلسفی کافی نباشند، به نظر می‌رسد او سعی دارد فهم خود از مقوله استدلال‌ورزی را در قالب این مدل‌ها ارائه می‌دهد؛ اما یک سؤال همچنان پابرجا است؛ اگر همان‌طور که گفته شد، هر استدلال فلسفی له یک تز فلسفی معتنا به همواره به احتمال زیاد محکوم به شکست است، چرا فلسفیدن درباره آنها باید ادامه پیدا کند؟ چرا باید خودمان را درگیر چنین تزهایی کنیم؟ اگر فلسفه به احتمال زیاد هرگز نتواند پاسخی به سؤالات بزرگش دهد، سود فلسفیدن در چیست؟ اگر نتیجه‌گیری او درباره تزهایی معتنا به فلسفی درست باشد، چرا خود او همواره درباره این تزه استدلال‌هایی اقامه کرده است (یا استدلال‌هایی را بررسی کرده)؟ از نظر او جوابش ساده است؛ اتفاقی که مثلاً از قرن سیزدهم تا به امروز در فلسفه افتاده است، این است که ما به وضوح بالاتری نسبت به گذشتگان در فلسفه رسیده‌ایم و همچنین به استدلال‌های موفق بیشتری له تزهایی جزئی فلسفی نسبت به گذشتگان دست یافته‌ایم.

### موجهات، علیه شهود فیلسوفانه

در مقاله «معرفت‌شناسی وجهی»<sup>۵۷</sup> که از مقالات تأثیرگذار و اینواگن به حساب می‌آید، او از پایه معرفتی گزاره‌های امکانی و ماهیت این گزاره‌ها می‌پرسد. ما فکر می‌کنم نگاه او به مسئله موجهات در فرافلسفه او تأثیر بسزایی دارد و تصویر ما را از آن کامل‌تر می‌کند. به عقیده و اینواگن،

57. P. Van Inwagen, "Modal Epistemology," *Philosophical Studies* 92, no. 1 (1998B): 67-84.



تاریخ فلسفه لبریز است از استدلال‌هایی که یکی از مقدمات آنها امکانی را بیان و سعی می‌کنند از آن امکان، نتیجه‌ای مربوط به جهان واقع را استنتاج کنند. این استدلال‌ها با اینکه اغلب معتبر هستند، هرگز موفق نبوده و همواره مورد بحث بوده‌اند. او این ایراد را در مقدمه امکانی آنها جستجو می‌کند. اشتباه بزرگ فلاسفه، از نظر او، این است که گمان کرده‌اند اگر نشان دادند گزاره‌ای از نظر منطقی ناممکن<sup>۵۸</sup> نیست، حتماً می‌توانند به راحتی این گزاره‌ها را فرض کنند و از آنها نتایج ناظر به جهان واقع بگیرند: «به نظر من، فیلسوفانی که متقاعد شده‌اند که می‌توانند مثلاً مفهوم آهن شفاف را در مقابل ذهن خود گذاشته و تعیین کنند که آیا آهن شفاف با نوعی بینش فکری امکان‌پذیر است، خود را فریب می‌دهند.»<sup>۵۹</sup>

گرچه او در مورد گزاره‌های امکانی در فلسفه، موضع شک‌گرایی معرفتی را برمی‌گزیند، در برابر گزاره‌های امکانی ناظر به زندگی روزمره، به هیچ وجه شکاک نیست. گزاره‌های امکانی زیادی ناظر به زندگی روزمره وجود دارند که آنها را می‌دانیم. کندی می‌توانست به مرگ طبیعی بمیرد، میزی که در قسمت خاصی از اتاقم قرار دارد می‌توانست در جایی دیگر قرار داشته باشد و گزاره‌هایی از این دست.

اما چرا ما این گزاره‌ها را می‌دانیم؟ او صریحاً می‌گوید هیچ جوابی به این سؤال ندارد. ما به طور حتم گزاره‌های امکانی پایه‌ای را در زندگی روزمره می‌دانیم؛ سپس به وسیله این حقیقت که جهان چگونه است و قوانین منطق، دانش موجهاتی‌مان را گسترش می‌دهیم؛ اما هرگز این تعمیم به گزاره‌های موجهاتی در فلسفه نمی‌رسد: «خوشبختانه برای اینکه گزاره‌هایی از نوع خاصی را بدانیم، نیازی نداریم که یک توضیح کافی از نحوه اینکه چطور آن دسته از گزاره‌ها را می‌دانیم، داشته باشیم... اما من متقاعد شده‌ام که هرآنچه ما را قادر می‌سازد تا وضعیت گزاره‌های موجهه عادی درباره زندگی روزمره را بدانیم، این روش یا مکانیزم یا تکنیک یا سیستمی از شهود یا هرچیز دیگر، هیچ کارایی در تعیین وضعیت گزاره‌های وجهی دور از زندگی روزمره ندارد.»<sup>۶۰</sup>

فلاسفه بسیار زیادی قانع شده‌اند که به سادگی می‌توانند امکان وجود گاو صورتی، ماه ساخته شده از پنیر سبز یا آهن شفاف را فقط به این دلیل که این مفاهیم هیچ ناسازگاری منطقی

۵۸. ناممکن بودن از نظر او به یک رده معرفت‌شناسی تعلق دارد، گزاره‌ای ناممکن است که بتوانیم صرفاً به وسیله ملاحظاتی منطقی و سمانتیکی ناممکن بودن آنها را بدانیم. (Inwagen, "Modal Epistemology", 71)

59. Inwagen, "Modal Epistemology", 71.

60. Inwagen, "Modal Epistemology", 76.

ندارند، بدانند. ون اینواگن درمقابل، آنها را مورد طعن قرار داده و اینها را صرفاً خیال پردازی‌های فلاسفه در دیارتمان‌های فلسفی می‌داند. برخی فلاسفه با دورشدن از گزاره‌های امکانی که می‌دانیم آنها را می‌دانیم (حتی اگر ندانیم با چه مکانیسمی) و رفتن به سراغ گزاره‌های امکانی بسیار دور از زندگی روزمره که نمی‌دانیم آنها را می‌دانیم، درواقع فلسفه را به شاخه‌ای تخیلی که هرچیز عجیب و غریبی در آن مجاز است، تبدیل می‌کنند؛ چیزی که ون اینواگن مقابل آن ایستاده است.

یکی از نتایج مستقیم این نگاه به موجهات، مربوط به آزمایش‌های ذهنی<sup>۶۱</sup> است. آزمایش‌های ذهنی که توجیه معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه آنها به دور از هدف اصلی این نوشته است، در بین فیلسوفان معاصر به مثابه ابزاری برای استدلال ورزی‌شان، از محبوبیت خاصی برخوردار است. گاهی این نوع از ابزارهای فلسفیدن برای اینکه به نتیجه خاصی برسند یا شهود خاصی را در مخاطب خود پمپ کنند،<sup>۶۲</sup> به جاهای بسیار دورتر از گزاره‌های وجهی معمول در زندگی روزمره و علم می‌روند؛ فرض جهان‌های ممکن که بسیار دور از جهان روزمره و علم هستند. واضح است این کار با توجه به آنچه درباره نگاه موجهاتی ون اینواگن گفته شد، قابل قبول نیست؛ اما همچنان او نمی‌خواهد این ابزار قدرتمند را تماماً کنار بزند. او از داستان‌های معقول<sup>۶۳</sup> به جای آزمایش‌های ذهنی دور از فهم عرفی، بهره می‌برد. این داستان‌های معقول که در آثار او فراوان یافت می‌شوند، برخلاف آزمایش‌های ذهنی، فراتر از فهم عرفی و علمی ما نمی‌روند و گزاره‌های موجهاتی‌شان از روشی غیر از آنچه در بالا گفته شد، به دست نیامده‌اند. آنها به نحوی ساخته و پرداخته می‌شوند که هرگاه به فهم عرفی عرضه شوند، هیچ چیز عجیبی در آنها یافت نمی‌شود. با این حال هر کاری که سایر فلاسفه می‌خواهند با آزمایش‌های ذهنی‌شان انجام دهند، ون اینواگن سعی دارد با ارائه داستان‌های معقولش انجام دهد.

### سخن پایانی

در اینجا تصویری که مقاله قصد داشت از فرافلسفه ون اینواگن ارائه دهد، کامل می‌شود. در هر بخش به طور روشن به یک سؤال فرافلسفی درباره این فیلسوف پاسخ داده شد؛ سؤالاتی از قبیل اینکه هدف اصلی فلسفه چیست و بهترین راه برای رسیدن به این هدف کدام است؟ چگونه باید

61. Thought experiment.

62. این تعبیر از دنیل دنت فیلسوف معاصر است.

63. Plausible stories.

واژگان تخصصی فلسفه‌مان را تعریف کنیم؟ و چطور متافیزیک قرار است به سؤالات بنیادین ما درباره جهان پاسخ دهد؟ اینها همه پرسش‌هایی نیستند که یک فرافلسفه جامع باید بدان‌ها پاسخ دهد؛ اما تمام یا اکثر پرسش‌های فرافلسفی مهمی هستند که ون اینواگن فی‌الواقع بدان‌ها پاسخ داده است؛ پس می‌توان ادعا کرد تصویری که این مقاله از فرافلسفه او ارائه می‌دهد، در جهت ارائه یک تصویر جامع باشد. همچنین پاسخ‌هایی که ون اینواگن بدین پرسش‌های فرافلسفی می‌دهد، پاسخ‌های نهایی و بدون مناقشه‌ای نیستند و درواقع مناقشات زیادی هم درباره آنها شده است. با این حال، نویسندگان این مقاله باور دارند ارائه یک تصویر فرافلسفی از این متافیزیسین مهم معاصر، به درک بهتر مناقشات مختلف فلسفی و متافیزیکی او، مثل مسئله اراده آزاد، کمک شایان توجهی می‌کند و این مقاله حرکتی در این جهت بود.



## کتابنامه

### ۱- فارسی

آرمسترانگ، دیوید. طرحی برای یک متافیزیک نظام‌مند. ترجمه سیدمحمدحسن آیت‌الله‌زاده شیرازی و سیدعلی سیدی‌فرد. تهران: نشر کرگدن، ۲۰۱۲.

### ۲- لاتین:

Jansen, Ludger & Paul M. Näger (Eds). *Peter van Inwagen: Materialism, Free Will and God*. Brlin: Springer, 2018.

Keller, John A. (Ed) *Being, Freedom, and Method: Themes from the Philosophy of Peter van Inwagen*. Oxford: Oxford University Press, 2017.

Van Inwagen, P. "Causation and the Mental." in *Reason, Metaphysics, and Mind: New Essays on the Philosophy of Alvin Plantinga*. Edited by Kelly James Clark, Michael Rea. 1st Edition, Oxford: OUP, 2011.

Van Inwagen, P. "How to Think about the Problem of Free Will." *Journal of Ethics* 12, no. 3/4, (2008A): 327-341.

Van Inwagen, P. "Modal Epistemology." *Philosophical Studies* 92, no. 1 (1998B): 67-84.

Van Inwagen, P. "The Nature of Metaphysics." in *Contemporary Readings in the Foundations of Metaphysics*. Edited by Cynthia Macdonald and Stephen Laurence. 1st edition. NJ: Wiley-Blackwell, 1998A.

Van Inwagen, P. *An Essay on Free Will*. Oxford: Oxford University Press, 1983.